

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۹ آبان ۱۴۰۱

موضوع جزئی: آیه ۴۸ - بخش‌های پنج‌گانه آیه

مصادف با: ۵ ربیع الثانی ۱۴۴۴

جلسه: ۵

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين

خلاصه جلسه گذشته

در مورد آیه ۴۸ نکات مقدماتی و ابتدایی را عرض کردیم و یک توضیح کلی و اجمالی درباره بخش‌های مختلف این آیه دادیم و زمینه بیان این مطلب و نیز هدف از آن را ذکر کردیم. حالا اگر بخواهیم به طور تفصیلی درباره قسمت‌های پنج‌گانه آیه توضیح دهیم، باید یکایک این قسمت‌ها را تا حدی که مقتضی موجود است، درباره آن بحث کنیم.

بخش‌های پنج‌گانه آیه

این آیه به یک معنا پنج قسمت دارد؛ در قسمت اول امر به اتقاء یوم شده است. سپس برای یوم چهار ویژگی ذکر شده که هر یک از این ویژگی‌ها قابلیت تبدیل به یک قسمت به نحو مجزا برای بحث دارد. لذا مجموعاً پنج بخش در این آیه هست که درباره این پنج بخش سخن خواهیم گفت.

بخش اول

بخش اول امر به تقوا نسبت به روز قیامت است: «وَاتَّقُوا يَوْمًا» یوم در اینجا مفعول است؛ اتقاء الیوم. این را یک توضیح اجمالی دادیم که امر به تقوا یا نسبت به مبدأ است یا نسبت به معاد. امر به تقوا از روز معاد حتماً باید برای آن یک توجیهی ذکر کنیم. تقوا نسبت به خداوند نیاز به هیچ مؤونه‌ای در الفاظ ندارد؛ خداوند اوامر و نواهی دارد که اتقاء نسبت به آن کاملاً قابل فهم است. اینکه انسان اوامر و نواهی خداوند را مورد توجه قرار دهد و امتثال کند. اما تقوا نسبت به یوم به خصوص چندان معنا ندارد؛ اینکه انسان از روز پرهیز کند یا مراقبت و کنترل کند برای آن روز، این معلوم است که ناظر به آن چیزی است که در آن روز اتفاق می‌افتد من العقاب و الشدائد. پس اتقاء الیوم در حقیقت اتقاء از شدائد و احوال و عقاب‌هایی است که در آن روز ممکن است برای انسان پیش آید و به خاطر بی‌عملی، ترک‌ها، فعل‌های نابجا و اعمال ناشایست و بی‌مسئولیتی‌ها به سراغ انسان بیاید. به هر حال خود روز ظرفیت اتقاء ندارد، اما آنچه در آن روز اتفاق می‌افتد، طبیعتاً این ظرفیت را ایجاد می‌کند.

ما در بخش اول بحثی مازاد بر آنچه که در جلسه گذشته اشاره شد نداریم؛ چون یک توضیح اجمالی دادیم فعلاً در همین جا به همین حد اکتفا می‌کنیم.

بخش دوم

در بخش دوم آیه خداوند شروع می‌کند به ذکر صفات آن یوم؛ یعنی در واقع یوم صفاتی دارد، از جمله «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا» و جملاتی که به آن عطف شده، اینها در حقیقت محلاً منصوب‌اند و صفت برای یوم. رابط و ضمیری هم

که باعث رجوع این صفات به موصوف می‌شود یک امر محذوفی است. الذی محذوف یا مثلاً یک ضمیری که محذوف باشد؛ اینها این ربط را بین صفت و موصوف ایجاد می‌کند. این هم برای لاتجزی و هم جملات بعدی قابل بیان است. دو احتمال درباره «لاتجزی»

عمده این است که اولین صفتی که برای یوم ذکر شده، «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا» است؛ حال لاتجزی در اینجا به چه معناست؟

احتمال اول

نوفاً مفسرین لاتجزی را به معنای لاتقضى دانسته‌اند؛ البته ریشه این سخن هم در تفسیر کبیر فخر رازی است؛ آنجا می‌گوید: «فقال القفال الاصل في جزى هذا عند اهل اللغة قضى»، بعد روایت هم حدیثی نقل می‌کند و آنگاه به شرح معنا طبق این احتمال می‌پردازد. یک احتمال دیگری هم ایشان ذکر کرده که در ادامه اشاره خواهیم کرد. به هر حال برخی مانند طبرسی در جامع الجوامع^۱، صاحب المنار^۲، روح المعانی^۳، لاتجزی را به معنای لاتقضى گرفته‌اند. لذا ترجمه آیه این می‌شود: هیچ کسی چیزی از عذاب خدا را از کسی دفع نمی‌کند.

ما اینجا دو مطلب داریم؛ یکی اینکه کسی نمی‌تواند به جای دیگری مسئولیت او را بپذیرد؛ یعنی یک حقی وجود دارد به گردن شخص، این شخص خودش باید این حق را ادا کند و لازمه‌اش این است که اگر او این حق را ادا نکند، مجازات می‌شود. پس مجازات شدن اشخاص به خاطر پایمال کردن حقوق است؛ حالا اگر کسی نتواند حقی را ادا کند، دیگری به جای او عذاب و مجازات نمی‌شود. اگر ما لاتجزی را به معنای لاتقضى گرفتیم، چنانچه بسیاری از مفسرین شیعه و سنی اینجا گفته‌اند، معنای آیه این می‌شود که هیچ کسی نمی‌تواند از دیگری کاری را انجام دهد. آن وقت لازمه‌اش این است که عذاب را هم از او نمی‌تواند دفع کند، لذا آن روزی چنین روزی است که نمی‌تواند عذاب را از دیگری دفع کند؛ چون حقی به گردن او نبوده تا او بخواهد عذاب پایمال کردن آن را دفع کند. لذا اگر حقی را از دیگری پایمال کند، خود او عذاب می‌شود.

پس این یک احتمال در مورد لاتجزی که لاتجزی را به معنای لاتقضى بگیریم؛ لاتقضى نفس عن نفس شیئا، یعنی انجام نمی‌دهد کسی از دیگری کاری را یا چیزی را. کارهای او به عهده این نیست.

احتمال دوم

احتمال دیگر را بر همین قرائت اینجا می‌توانیم ذکر کنیم و آن اینکه «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا»، جزا داده نمی‌شود نفسی و انسانی به جای دیگری در کوچکترین امور. «شیئا» یعنی یک چیزی، این اشاره دارد به یک امر بسیار کوچک و

۱. تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۵۴.

۲. جامع الجوامع، ج ۱، ص ۴۹.

۳. المنار، ج ۱، ص ۳۰۵.

۴. روح المعانی، ج ۱، ص ۳۹۸.

قلیل؛ حتی در کوچکترین چیزها کسی جزا داده نمی‌شود بدلاً عن نفس آخر. هیچ انسانی جزا داده نمی‌شود به جای انسان دیگر، ولو در حد بسیار کوچک. لا تجزی یعنی جزا نمی‌شود، مجازات نمی‌شود نفسی به جای دیگری. تجزی از جزا دادن، جزا اعم از مجازات و پاداش است؛ مجازات در واقع یعنی جزاء عمل؛ حالا جزاء عمل می‌تواند پاداش باشد یا عقاب. در مجازات بیشتر ذهن ما به سمت معنای عقاب می‌رود، اینکه مجازات شد بیشتر در عرف ذهن‌ها می‌رود به سمت جریمه، زندان، حبس و امثال اینها؛ ولی مجازات یعنی جزای عمل؛ حالا جزای عمل می‌تواند پاداش باشد در صورتی که عمل خیر باشد، می‌تواند عقاب باشد در صورتی که عمل شر باشد.

پس طبق این احتمال لا تجزی به معنای این است که جزا نمی‌شود؛ یعنی عاقبت هر انسانی به خودش مربوط است؛ جزا شدن یک معنای قابل فهم و واضحی است، جزا شدن یک وقت به اعتبار فاعل است، می‌گوییم مجازات کرد؛ یک وقت به اعتبار این شخص می‌گوییم مجازات شد. مجازات نمی‌شود کسی به جای دیگری در روز قیامت.

حق در مسأله

با اینکه بسیاری از مفسرین لا تجزی را به معنای لا تقضی گرفته‌اند، اما لا تجزی به معنای دوم با آنچه لغت هم گفته به نظر می‌رسد قابل تطبیق باشد و مشکلی ندارد.

البته یک قرائت دیگری هم اینجا صاحب تفسیر الکبیر نقل کرده که براساس آن، آیه یک معنای دیگری پیدا می‌کند، اما چون قرائت معروفی نیست به آن نمی‌پردازیم.

علی‌ایحال بین این دو احتمالی که گفته شد، برای اینکه آن معنا به لازمش برنگردد و ما آیه را براساس لازمش نخواهیم تفسیر کنیم، می‌توانیم بگوییم لا تجزی نفس یعنی جزا نمی‌شود نفسی و دیگر لا تجزی را به معنای لا تقضی نگیریم.

اولین وصف این بود که جزا نمی‌شود هیچ نفسی و هیچ انسانی به جای انسان دیگر چیزی را در کوچکترین امور، هیچ کسی به جای دیگری در روز قیامت مجازات نمی‌شود؛ یعنی هیچ کسی نمی‌تواند سپر بالای دیگران شود؛ نه پدر نسبت به فرزند و نه بالعکس؛ نه شوهر نسبت به زن و نه بالعکس، نه مادر نسبت به فرزند و نه فرزند نسبت به مادر؛ هیچ کسی به جای دیگری نمی‌تواند خودش را قرار دهد و سپر بالای او شود.

این اولین و مهم‌ترین نکته‌ای است که در ظرف ذهنی و پندار باطل بنی‌اسرائیل ارائه شده است. آنها گمان می‌کردند که مثل این دنیا که چون قوم برگزیده‌اند یا مثلاً نعمت‌های فراوانی به آنها داده شده، پس می‌تواند یکی سپر بالای دیگری شود؛ می‌فرماید در این دنیا این چنین ممکن است باشد، اما در آخرت قطعاً چنین نیست.

بعد یک نکته‌ای را در آخر، یعنی در بخش پنجم خواهیم گفت: در ذیل این آیه دارد «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»، آن وقت سؤال این است که نصرت که در آیه به آن اشاره شده و می‌گوید اینها یاری نمی‌شوند، فرقی با صدر آیه چیست؟ اینجا هم دارد همین را می‌گوید؛ می‌گوید هیچ کسی به جای دیگری مجازات نمی‌شود، هیچ کسی متحمل کار دیگران در ناحیه مجازات نمی‌شود، بعدش هم می‌گوید هیچ کسی یاری نمی‌شود؛ فرق این دو تا چیست؟ این را بعداً اشاره خواهیم کرد که

«وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» چه فرقی دارد با نکته‌ای که در اینجا گفته شد.

بخش سوم

بخش سوم که بحث‌های مبسوط و دامنه‌داری در آن طرح شده و قابل طرح است، این است که «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»، یعنی لایقبل من نفس شفاعت، هیچ کسی نمی‌تواند شفیع و واسطه شود و به یاری او بیاید. البته در آیه ۱۲۳ ابتدا به «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ» شده است. اینجا فرموده «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»، اما در آن آیه می‌گوید «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ»؛ اینجا اول می‌گوید شفاعت از او قبول نیست، بعد فدیة و عدل و جایگزین مالی سودی ندارد و اخذ نمی‌شود؛ اما آنجا اول می‌گوید از او عدل قبول نمی‌شود و شفاعت هم سودی به حال او ندارد.

فرق این آیه و آیه ۱۲۳

این خودش یک نکته دارد که چرا در این آیه شفاعت را مقدم کرد ولی در آیه ۱۲۳ عدل را مقدم کرد و شفاعت را مؤخر انداخت. وجه تقدیم آن چیست؟ برخی از مفسرین گفته‌اند چون انسان‌ها دو دسته هستند، یک دسته به مال بیشتر تمایل دارند و میل آنها اشد است از برتری و آقایی و موقعیت و امثال اینها؛ اما عده‌ای برعکس هستند. کسانی که میلشان به مال شدیدتر است، آنها اول می‌روند سراغ واسطه و شفیع می‌آورند تا بدون هزینه و بدون خرج مسأله را حل کنند؛ اگر با شفیع حل نشد، می‌آیند سراغ فدیة و مال. برخی تا آنجایی که ممکن است می‌خواهند پول خرج نکنند. در این یک لطافتی هست؛ این آیه ناظر به کسانی است که بیشتر به مال تمایل دارند، وقتی مشکل پیدا می‌کنند اول می‌روند سراغ شفاعت و از آنها تقاضا می‌کنند که مشکل آنها را حل کنند، اگر راه به جایی نبردند سراغ اعطاء الفدیة و عدل و مال می‌روند. اما در آیه ۱۲۳ ناظر به گروه دوم است؛ کسانی که مغرورتر هستند، پول خرج می‌کنند اما حاضر نیستند از کسی تقاضا کنند. می‌گوید «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ»؛ وقتی می‌بینند پول و مال سودمند نیست، سراغ واسطه‌ها و شفاعت می‌روند.

بحث جلسه آینده

اما درباره شفاعت بحث‌های زیادی وجود دارد. چون در آیاتی که از ابتدا تفسیرش را مطرح کردیم، اینجا اولین موضعی است که مسأله شفاعت مطرح شده است. ما هم در حد مباحث قرآنی شفاعت و اینکه اینجا به صورت کلی نفی شفاعت می‌کند و آن وقت چطور می‌شود در بعضی از آیات شفاعت پذیرفته شده، اینها بحث‌هایی است که در ادامه دنبال خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»